**بررسى روايت پرداخت وجوهات بزرگان نيشابور به امام كاظم (ع)**

مرضيه شريفى‏

وجوهات شرعيه، از اساسى‏ترين منابع مالى امامان به شمار مى رود كه در عصر امام كاظم (ع)، به دليل گسترش سرزمين خلافت و گرويدن عده زيادى به تشيع، و تشكيل سازمان وكالت توسط ايشان، وجوهات از سراسر سرزمين‏هاى شيعه‏نشين توسط وكلا و يا مستقيماً نزد امام فرستاده مى‏شد. نيشابور از جمله شهرهاى مهم ايران بود كه در آن زمان، عده‏اى از بزرگان اين شهر با گسيل نماينده‏اى، به پرداخت وجوهات به امام و گرفتن پاسخ چندين سؤال فقهى خود برآمدند.

اين نوشتار، با بررسى خبر يادشده در منابع كهن امامى كه خبرى بلند و طولانى است، ضمن بررسى سند و محتواى آن، به ريشه‏يابى آن مى‏پردازد. گسترش روايت در منابع بعدى و اشتباهاتى كه در اين مسير پيش آمده، از جمله موضوعاتى است كه بدان توجه مى‏شود.

واژگان كليدى: نيشابور، موسى بن جعفر، شطيطه، محمد بن ابراهيم نيشابورى، وجوهات.

ص: 264

دوران امامت حضرت كاظم (ع) (148- 183 ق)، عصر تثبيت حكومت عباسى به شمار مى‏رفت و امام معاصر چهار خليفه عباسى (مهدى، منصور، هادى و هارون) بود. سرزمين‏هاى اسلامى در اين دوره، وسعت بسيارى يافت و اوضاع اقتصادى و معيشتى مردم، به سامان بود. شيعيان نيز وجوهات خويش را گاه خود نزد امام مى‏بردند و يا توسط واسطه‏هايى به دست امام مى‏رساندند.

امام نايب و وكيلانى براى شهرهاى مختلف تعيين كردند تا شيعيان براى پرداخت وجوهات و برخى سؤالات شرعى خود از طريق آنان اقدام نمايند. امام در نيشابور نيز نماينده‏اى را تعيين نمودند تا ارتباط شيعيان به واسطه وى باشد. راويان زيادى احاديث امام كاظم (ع) را نقل كرده‏اند و از ايشان حدود 1200 حديث به جا مانده كه با توجه به اهميت روايات ائمه (عليهم السلام) روايات امام كاظم (ع) نيز خالى از توجه نيست؛ زيرا پاسخ‏گوى بسيارى از مسائل فقهى، حقوقى، سياسى، عبادى و ... است. روايتى كه در اين نوشتار بررسى خواهد شد، عملكرد بزرگان نيشابور براى ارسال وجوهات به امام را توصيف مى‏كند و داراى اهميت بسيار است. لذا در اين پژوهش مطالعه و به آن دقيقاً توجه مى‏شود. در اين روايت، امام سؤالات نيشابوريان را پاسخ داده‏اند و كراماتى از امام آشكار شده است. اين نوشتار، در پى يافتن اصل روايت در كهن‏ترين منابع و پى‏گيرى آن در منابع بعدى است. در اين راه به بررسى سند روايت نيز پرداخته مى‏شود. اين موضوع چون بسيار ريز و جزئى است، پيشينه‏اى ندارد، اما در پژوهش‏هاى جديد، مقاله‏اى با عنوان «سيره اقتصادى امام كاظم (ع) نوشته آقاى عرب موجود است كه به صورت كلى، اوضاع اقتصادى آن زمان را بررسى كرده و راه متفاوتى را از اين نوشتار پيموده است. اين مقاله تنها يك روايت خاص را بررسى مى‏كند تا ميزان صحت و سقم آن و بستر پيدايش و گسترش آن را نشان دهد:

ص: 265

روايت بزرگان نيشابور، از جمله رواياتى است كه در منابع بسيارى به صورت مبسوط و طولانى آمده است و اهميت خاصى نيز دارد؛ زيرا مربوط به موضوع منابع مالى امام كاظم (ع) و مقدار اموالى است كه سالانه به ايشان مى‏رسيد. در اين روايت امام، به مسائل ديگر در موضوعات نذر، طلاق، صدقه و ... نيز پاسخ گفته‏اند. هم‏چنين روايت دربردارنده اوضاع سياسى و دينى آن زمان، از جمله ادعاى عبد الله بن افطح در موضوع امامت و اظهار كرامت از امام است مضمون روايت بدين شرح است:

عده‏اى از بزرگان نيشابور، مقدارى از اموال خود را براى پرداخت وجوهات به امام صادق (ع)، جمع‏آورى كردند و با شنيدن خبر شهادت ايشان، اموال را كه سى هزار دينار و پنجاه هزار درهم و هزار دست پارچه بود، همراه ابوجعفر محمد بن ابراهيم نيشابورى به مدينه فرستادند. شطيطه زنى از اهالى نيشابور نيز يك درهم و پنبه خامى كه با دست خود بافته بود و مقدارش به اندازه چهار درهم مى‏رسيد، براى امام فرستاد. ابوجعفر با رسيدن به كوفه، از ابوحمزه ثمالى مشخصات امام را سؤال كرد، اما برايش قطعى نشد امام كيست و با رسيدن به مدينه، نزد عبدالله افطح رفت و از او سؤالات فقهى خود را پرسيد؛ اما پاسخ آن‏ها را درست نيافت. وى در حالى كه سردرگم شده بود و در مسجد پيامبر (ص) به سر مى برد، غلامى نزدش آمد و او را پيش امام كاظم (ع) برد. وى با ديدن كرامات امام، امامت ايشان را پذيرفت. امام به جز اموال شطيطه، اموال نيشابوريان را نپذيرفتند و براى شطيطه مالى را همراه كفنى فرستادند و زمان مرگ وى را نيز پيش‏بينى فرمودند. ابوجعفر با ايشان همراه بود تا زمان حج فرا رسد و بعد از مراسم حج، به نيشابور بازگشت. اموالى را كه امام پس داده بود به صاحبانش بازگرداند كه آن‏ها به فطحيه گرويدند و امانت شطيطه را به وى داد و پيش‏بينى‏

ص: 266

امام در مورد مرگ او به وقوع پيوست و امام براى دفن و نماز وى حاضر شدند.[[1]](#footnote-1)

روايت بزرگان نيشابور در منابع، از دو طريق به صورت مرسل روايت شده است:

1. عثمان بن سعيد از ابوعلى بن راشد[[2]](#footnote-2)

2. داود بن كثير رقى‏[[3]](#footnote-3)

عثمان بن سعيد (م 265 ق): العمرى السمّان (كسى كه تاجر روغن بود) با كنيه اباعمرو، ثقه كه در يازده سالگى خادم امام هادى (ع) بوده و وكيل امام حسن عسكرى (ع) و حضرت صاحب‏العصر (عج) نيز بوده است.[[4]](#footnote-4)

ابوعلى بن راشد: جزو راويان امام جواد (ع) و امام هادى (ع) بود.[[5]](#footnote-5) ابوعلى جزو راويان ممدوح و طى نامه‏اى توسط امام هادى (ع) به جاى حسين بن عبدربه به وكالت ايشان منصوب گرديد.[[6]](#footnote-6)

داوود بن كثير رقى با كنيه ابواسحاق، فرزند كثير بن ابى خلده راوى امام كاظم و امام رضا (ع)؛ رجاليان وى را ضعيف و فاسدالمذهب مى‏دانند كه اغلب غلات روايات وى را نقل مى‏كنند و وى را از اركان خود به‏شمار مى‏آورند. وى كتابى به نام الاهليجيه دارد.[[7]](#footnote-7) ولى شيخ طوسى و كشى وى را ثقه مى‏دانند او تا زمان امام رضا (ع) نيز زنده بوده است.[[8]](#footnote-8)

ص: 267

قديم‏ترين گزارش اين روايت، در سه كتاب الثاقب فى المناقب ابن حمزه طوسى (م 560 ق)، الخرائج و الجرائح قطب‏الدين راوندى (م 573 ق) و المناقب ابن شهر آشوب (م 588 ق) ذكر شده و قبل از اين سه كتاب، روايت در ديگر كتب حديثى درج نشده است.

اين روايت در كتب حديثى قبل از قرن ششم، مانند كتب اربعه: اصول كافى (كلينى م 329 ق)، من لايحضره الفقيه (شيخ صدوق م 381 ق)، الاستبصار و تهذيب‏الاحكام (شيخ طوسى، م 460 ق) كه همگى احاديث ائمه درباره مسائل فقهى و احكام شرع را جمع‏آورى كرده‏اند، يافت نشد؛ زيرا اين كتاب‏ها به بحث صحت سند روايات، اهميت خاصى داده و روايات درست و معتبر را در كتاب‏هاى خويش آورده‏اند. هم‏چنين كتاب‏هاى ديگر چون بصائرالدرجات نوشته محمد بن حسن صفار (م 298 ق) بيان فضايل ائمه و پيامبر را دارند و المقنعه شيخ مفيد (م 413 ق). از مهم‏ترين كتاب‏هاى فقهى در آن زمان نيز از اين روايت استفاده نكرده‏اند. هم‏چنين طبرسى نويسنده اعلام الورى (م 548 ق) در كتاب خويش كه شامل شرح حال، زندگى‏نامه پيامبر (ص)، حضرت زهرا (عليها السلام) و ائمه (عليهم السلام) است و امامت و فضايل ائمه جزئى از فصل‏هاى كتابش است، اشاره‏اى به اين روايت ندارد.

بعد از قرن ششم نيز نقلى وجود ندارد تا قرن نهم، نويسنده الصراط المستقيم (م 804 ق) كه كتابش مربوط به اثبات اصول عقايد و خصوصاً در مورد امامت ائمه است، به طور خلاصه، تنها به رفتن جماعتى از خراسان نزد امام، اشكالات در امامت امام كاظم (ع) و داستان عبدالله افطح، گرفتن پول شطيطه و سلام رساندن به وى، و فطحيه شدن عده‏اى و پيش‏بينى امام در مورد شطيطه اشاره كرده است.[[9]](#footnote-9) در قرن دهم نيز اين روايت در كتب روايى و فقهى هم‏چون‏

ص: 268

عوالى اللئالى ابن ابى جمهور (م بعد از 901 ق) نيز يافت نشد.

اما به يك‏باره، با رشد و تقويت اخبارى‏گرى، كتب حديثى و فقهى قرن يازدهم به اين روايت توجه قرار كردند. شيخ حر عاملى (م 1104 ق) با وجودى كه در وسائل‏الشيعه 36 هزار روايت درباره احكام شرعى در تمام ابواب فقهى آورده و از احاديثى استفاده كرده كه بزرگان حديث به صحت آن اذعان داشتند، اين روايت را نياورده، اما در كتاب ديگر خود به نام اثبات الهداه (كه در اثبات نبوت، امامت و بيان معجزات پيامبر و ائمه نوشته) آورده است.

چنان كه بحرانى (م 1107 ق) در مدينه‏المعاجز و هم‏چنين مجلسى (م 1110) در بحارالانوار، اين روايت را منعكس كرده‏اند. سپس نورى (م 1320 ق) در مستدرك الوسائل به تناسب در مجلدات مختلف، بخش‏هايى از روايت را نقل كرده است. كتب ديگرى چون النجم الثاقب ميرزا حسين نورى طبرسى (م 1320 ق)، منتهى‏الامال شيخ عباس قمى، مكيال المكارم اصفهانى (م 1348 ق) و قاموس الرجال (تسترى) نيز اين روايت را با بيان مختلف آورده‏اند.

با بررسى‏هاى انجام شده، آشكار شد كه اين روايت در منابع موجود شيعى، تنها در همان سه كتاب الثاقب، المناقب، و الخرائج ذكر شده و كتب بعدى به واسطه اين سه كتاب، روايت را به انحاى مختلف نقل كرده‏اند. از ميان اين سه كتاب نيز بيش‏تر مناقب ابن شهر آشوب، مورد استفاده و رجوع منابع بعدى بوده است. رجوع نويسندگان به اين كتاب را مى توان به دلايل ذيل دانست:

1. در دسترس بودن بيش‏تر اين كتاب؛

2. اهتمام ويژه به اين كتاب در مقايسه با ساير كتب؛

3 جامع بودن روايت در اين كتاب كه تلفيقى از روايت دو كتاب ديگر است.

ص: 269

روايت بزرگان نيشابور، طولانى و دقيق است كه از طريق آن مى‏توان پاسخ‏گوى برخى مسائل فقهى از جمله خمس و غيره بود. به دليل قدمت كتاب الثاقب فى المناقب نسبت به دو كتاب ديگر از طرفى و پرداختن به صورت گسترده طى هفت صفحه به اين روايت، مى‏توان اطلاعات آن را در چند محور دسته‏بندى كرد:

\* اجتماع بزرگان نيشابور در عصر امام صادق (ع)؛

\* به منظور شناخت امام بعدى؛

\* انتخاب ابوجعفر محمد بن ابراهيم نيشابورى به عنوان واسطه؛

\* تهيه مقدار سى هزار دينار، پنج هزار درهم، هزار دست پارچه و لباس‏هاى گران‏قيمت؛

\* حضور شطيطه همراه با يك درهم و پنبه‏اى كه با دست خود بافته بود و ارزش آن به چهار درهم مى‏رسيد؛

\* ناچيز قلمداد كردن مال شطيطه و گفت‏گو در شرمِ از بردن اين اموال كم و پاسخ شطيطه؛

\* قرار دادن پول او با پول موسى لؤلؤى؛

\* قرار دادن پارچه او با پارچه برادران لخمى؛

\* مهر و موم كردن سؤالات فقهى مردم؛

\* رسيدن به كوفه و زيارت امام على (ع)؛

\* ملاقات با ابوحمزه و توصيفى از ويژگى‏هاى وى؛

\* پاسخ‏گويى سؤالات حلال و حرام مردم توسط ابوحمزه؛

\* شنيدن خبر شهادت امام صادق (ع)؛

\* معين كردن سه وصى (منصور، عبدالله و موسى) بعد از خود؛

\*

ص: 270

نظر ابوحمزه درباره امام بعدى و تصريح به نام امام كاظم (ع)؛

\* ادامه راه و رسيدن به مدينه و زيارت پيامبر (ص)؛

\* سؤال ابوجعفر نيشابورى از مردم مدينه در مورد امام بعدى و نشان دادن عبدالله افطح؛

\* رفتن نزد عبدالله و ويژگى‏هاى او؛

\* پرسيدن برخى سؤالات فقهى از او؛

\* نارضايتى از پاسخ‏گويى وى؛

\* رفتن به حرم پيامبر (ص) و سردرگمى ابوجعفر نيشابورى؛

\* آمدن غلام امام كاظم (ع) نزد وى و بردن محمد نزد امام؛

\* پيش‏گويى امام در مورد سردرگمى ابوجعفر؛

\* گرفتن اموال شطيطه از كيسه لخميين و برداشتن پارچه؛

\* پيش‏بينى امام در مورد مرگ شطيطه؛

\* فرستادن سلام به وى و ارسال مقدارى مال و پارچه‏اى براى كفن؛

\* دادن پاسخ به سؤالات نيشابورى‏ها بدون بازكردن مهر و موم نامه‏ها؛

\* بيان جزئيات سؤالات؛

\* رفتن همراه امام به حج؛

\* بازگشت ابوجعفر نيشابورى به خراسان؛

\* برگرداندن اموال برخى از نيشابوريان؛

\* دادن مال شطيطه همراه ابلاغ سلام امام؛

\* صحت پيش‏بينى امام در مورد وى؛

\* (طى‏الارض امام و حضور امام در تشييع و تدفين شطيطه؛

\* حديثى از امام در حضور امامان در تدفين شيعيان.

دو كتاب الخرائج و الجرائح و مناقب آل ابى طالب، به برخى از اين محورها پرداخته و به برخى توجه نكرده‏اند. چنان‏چه الخرائج در چهار صفحه، مطالب را

ص: 271

آورده و در مجموع از 35 محور مشخص شده، تنها به نوزده محور پرداخته، البته بسيار كلى و بدون جزئياتى كه ابن‏حمزه بيان كرده است. علامت ستاره محورهايى را نشان مى‏دهد كه راوندى در اين روايت بيان كرده است. وى در محورهاى سوم، چهارم و پنجم، بدون ذكر نام كامل واسطه و مقدار اموال، تنها به حضور شطيطه اشاره مى‏كند. البته وى در آخر روايت، فطحى شدن عده‏اى را نيز مى‏آورد كه امام اموالشان را برگردانده بود يا مكاتبه داوود بن كثير رقى با ابوجعفر نيشابورى اما الثاقب به آن اشاره‏اى نكرده است. در ادامه نيز محورهاى 34 و 35 را بيان نمى‏كند. به نظر مى‏رسد با اين‏كه، اين مطلب همسو با موضوع (الخرائج) راوندى است، آن را ذكر نكرده، شايد ديدگاه وى در نياوردن مطلب دخالت داشته است.

اما ابن شهر آشوب در مناقب آل ابى طالب اين روايت را طى سه صفحه بيان مى‏كند و به بيست محور از 35 محور اشاره مى‏نمايد كه طبق علامت فلش مشخص گرديد. البته ابن شهر آشوب در اولين محور يعنى اجتماع بزرگان نيشابور، به شيعه بودن آن‏ها اذعان دارد و به فطحى شدن گروهى مى‏پردازد كه راوندى بيان مى‏كند، ولى به مكاتبه اشاره‏اى ندارد. به نظر مى‏رسد ابن شهر آشوب به مواردى كه در روايت كرامتى از امام ذكر شده، بيش‏تر توجه كرده است. چنان‏چه طبق فلش‏هاى زده شده، مواردى را آورده كه از امام در مورد شطيطه و مسائل فقهى كرامتى بيان شده، اما در ابتدا، سخنان ابوجعفر و ابوحمزه و باقى مسائلى را كه در آن امام چندان حضورى نداشتند نياورده و به انتخاب خود، از برخى موارد چشم‏پوشى كرده است. مطالب وى در دوازده مورد با الخرائج مشترك است.

از مجموع تفاوت‏ها و مشتركات روايت مورد نظر در اين سه كتاب، مى‏توان دريافت كه در وجود چنين روايتى شك نيست؛ زيرا دو ناقل مختلف آورده‏اند. تنها در ذكر جزئيات آن تفاوت‏هايى وجود دارد. چنانچه الثاقب مطالب را بسيار ريز و با ذكر جزئيات بسيار نقل كرده، ولى الخرائج سعى داشته كليات روايت را بياورد و گاه بعضى موارد را حذف كرده است؛ شايد اختلاف در ناقلان، اين امر

ص: 272

را موجب شده باشد؛ زيرا اگر راويان مشترك بودند، مقايسه بهترى مى‏توانستيم انجام دهيم. مناقب نيز برگرفته از اين دو كتاب بوده كه بيش‏تر مطالب همسان با موضوع كتاب را آورده است.

روايت بزرگان نيشابور كه مطالب فقهى مهمى از امام كاظم (ع) در آن وجود دارد جزو روايات مرسل است. چنان‏چه از بررسى منابع كهن بر مى‏آيد، موضوع اسناد و ارائه سند براى نقل محتوا، مسأله مهمى بوده و نويسندگان از آغاز تا قرن ششم بدان پاى‏بند بوده‏اند و سعى‏شان بر نقل مطالبى بوده كه داراى اسناد معتبرى باشد و راويان آن نيز موثق و مطمئن اعتماد باشند. على‏رغم بى‏توجهى نويسندگان در نقل مطالب تاريخى بدون ارائه سند، به نظر مى‏رسد از قرن ششم به بعد در نحوه آوردن روايت و گزارش، تغييراتى پيش آمده و سند در اين عصر، اهميت خود را از دست داده است. اين تحول بدان جهت بوده كه منابع كهن حديثى، وظيفه ثبت و ذخيره سند را بر عهده گرفته بودند و منابع قرن ششم، درصدد بهره‏گيرى از محتواى روايات بودند و احتمالًا كاربردهاى عام‏ترى را از نقل روايت در نظر داشته‏اند كه بهره استفاده توده مردم، از آن جمله است، با اين حساب تكيه بر سند براى آنان اولويت نداشته است.

منابع‏

1. ابن شهر آشوب (م 588)، مناقب آل ابى طالب، تحقيق گروهى از اساتيد نجف، نجف: مطبعه الحيدريه، 1376 ق.

2. برقى، احمد بن محمد بن خالد (م 274 ق)، رجال، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. بى‏تا.

ص: 273

3. حلى، ابن‏داوود (م 740)، رجال ابن داوود، تحقيق سيد محمدصادق آل‏بحرالعلوم، نجف، منشورات مطبعه الحيدريه، 1392 ق.

4. حلى، حسن بن مطهر (م 726 ق)، خلاصه الاقوال، تحقيق جواد قيومى، بى‏جا: موسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، 1417 ق.

5. راوندى، قطب‏الدين (م 573)، الخرائج و الجرائح، تحقيق مؤسسه الامام المهدى، قم: موسسه الامام المهدى، چاپ اول، 1409 ق.

6. طوسى، ابن حمزه (م 560 ق)، الثاقب فى المناقب، تحقيق نبيل رضا علوان، قم: موسسه انصاريان، چاپ دوم، بى‏تا.

7. طوسى، محمدبن حسن (م 460)، الأبواب (رجال الطوسى)، تحقيق شيخ جواد قيومى اصفهانى، قم: مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، چاپ اول، 1415 ق.

8. عاملى نباطى، على بن محمد (877 ق)، الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، تحقيق ميخائيل رمضان، نجف: المكتبه الحيدريه، 1384 ق.

9. نجاشى (م 450 ق)، فهرست اسماء مصنفى الشيعه (رجال النجاشى)، قم: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، چاپ پنجم، 1416 ق.

ص: 274

بانوان راوى امام كاظم (ع)

منيره شريعت‏جو[[10]](#footnote-10)

بازكاوى نقش بانوان، در روايت‏گرى و حفظ احاديث معصومان (عليهم السلام)، به عنوان مهم‏ترين ميراث مكتوب دينى و هم‏زمان با شناخت قرآن، از جمله موضوعاتى است كه بررسى آن از جهات مختلف، از جمله كاربرد مقدماتى شناخت حديث در ساير دانش‏هاى كاربردى همچون فقه، اهميت دارد.

از اين رو در پژوهش حاضر، به صورت خاص به معرفى بانوان راوى امام كاظم (ع) در سه دسته مى‏پردازد: الف) راويان بى واسطه با روايات منقول، شامل ام‏احمد، ام‏الحسين، سعيده و حبابه والبيه؛ ب) راويان بى‏واسطه بدون روايت منقول، شامل غُنَيمه و ابوحبل؛ ج) راوى باواسطه شامل رقيه.

نقش زنان در حفظ احاديث امام كاظم (ع) و ميزان اعتماد و اعتبار برخى از آنان نزد حضرت، با توجه به برهه زمانى خاصى كه به لحاظ سياسى امام كاظم (ع) در آن قرار داشتند، از نتايج اين پژوهش است.

واژگان كليدى: بانوان راوى، امام كاظم (ع)، ام‏احمد، ام‏الحسين، سعيده، حبابه والبيه، غُنَيمه، ابوحبل، رقيه.

ص: 275

احاديث نقل شده از معصومان (عليهم السلام)، پس از قرآن كريم، مهم‏ترين ميراث مكتوب دينى، نزد مسلمانان به ويژه پيروان اهل بيت (عليهم السلام) محسوب مى‏گردد. امروزه به دلايل مختلف، بخش مهمى از اين روايات در دست نيست، اما آنچه اكنون در اختيار ماست، مديون نقش روايت‏گرى راويان حديث است كه با تلاش فراوان در حفظ آن كوشيدند. بانوان، بخشى از اين راويان هستند كه نقش آنان در حفظ احاديث معصومان (عليهم السلام) اهميت دارد. در پژوهش حاضر، با طرح اين مسأله كه بانوان راوى امام كاظم (ع) چه كسانى بوده و چگونه به اين امر اهتمام ورزيده‏اند، به معرفى آنان پرداخته مى‏شود. هدف، كسب شناخت و جلب نظر صاحبان انديشه به چگونگى نقش‏آفرينى اين قشر از جامعه، در حفظ روايات امام كاظم (ع) (128- 183 ق) و ضرورت بحث، جايگاهى است كه شناخت راويان و نيز احاديث، در ساير دانش‏هاى كاربردى همچون فقه و به تبع آن، در زندگى تمامى مسلمانان ايفا مى‏كند.

از قرون اوليه اسلامى تاكنون، كتاب‏هاى رجالى مختلفى همچون رجال طوسى، ابن‏داوود و نجاشى، به صورت عمومى، به معرفى راويان حديث و آثارى نيز به صورت خاص درباره زنان همچون اعلام النساء المؤمنات‏[[11]](#footnote-11) و زنان دانشمند و راوى حديث‏[[12]](#footnote-12) به رشته تحرير درآمده است. از اين رو، پژوهش حاضر، به منظور گردآورى منسجم بانوان راوى امام كاظم (ع)، تكميل اطلاعات مربوط به راويان، نقد و بررسى اطلاعات و ارائه طبقه‏بندى‏شده اطلاعات، به اين مسأله مى‏پردازد. بر اين اساس، بانوان راوى در سه دسته طبقه‏بندى و بررسى مى‏گردند: گروه اول‏

ص: 276

كسانى هستند كه علاوه بر اين‏كه بى واسطه از امام كاظم (ع) روايت كرده‏اند، احاديث نقل شده توسط آنان اكنون در دست‏رس ماست. گروه دوم راويان بى واسطه امام كاظم (ع) معرفى شده‏اند، اما امروزه حديثى از آنان در اختيار ما نيست. گروه سوم بانوانى هستند كه با واسطه از امام كاظم (ع)، به نقل حديث پرداخته‏اند.

1. ام‏احمد

ام‏احمد از كنيزان امام كاظم (ع) و ام‏ولد بود. او فرزندانى با نام‏هاى احمد، حمزه و محمد داشت.[[13]](#footnote-13) بنابر يك احتمال، اسحاق نيز يكى ديگر از فرزندان اوست.[[14]](#footnote-14) ام‏احمد از جمله بانوان محترمى توصيف شده كه امام كاظم (ع) به او لطف فراوانى داشتند.[[15]](#footnote-15)

درباره نسبت ام‏احمد با امام، نظرهاى ديگرى هم مطرح است. برخى منابع، در روايت حديث غسل جمعه، از ام‏احمد به عنوان" بنت" موسى كاظم (ع) ياد كرده‏اند.[[16]](#footnote-16) و برخى ديگر از منابع، نوه امام كاظم (ع) به نام زهرا، مادر احمد بن داوود بغدادى، از اصحاب امام جواد (ع) را همين ام‏احمد مذكور دانسته‏اند؛[[17]](#footnote-17) يعنى حسين‏بن‏موسى كاظم (ع) داراى دخترى بوده كه فرزند او به نام احمد، گاه به اعتبار پدرش، احمدبن‏داوود بغدادى و گاه به اعتبار جد مادرى‏اش احمدبن‏حسين خوانده شده است.[[18]](#footnote-18)

ص: 277

پاسخ‏هايى كه به اين سؤالات داده شده، اين است كه راوى اين حديث نمى‏تواند دختر امام كاظم (ع) باشد؛ زيرا آن حضرت، داراى دخترى با كنيه ام‏احمد نبوده‏اند[[19]](#footnote-19) و نقل حديث توسط حسين از دخترش را نيز خلط و خبط دانسته‏اند.[[20]](#footnote-20) از سوى ديگر، با توجه به ديگر روايات كه مشخص مى‏شود ام‏احمد از كنيزان و ام‏ولدهاى حضرت بوده، احتمال دوم تضعيف مى‏شود. از اين رو، مى‏توان گفت دو شخصيت با كنيه ام‏احمد وجود دارد: يكى از آنان، ام‏ولد و از كنيزان امام كاظم (ع) و ديگرى از نوادگان ايشان بوده است.

ام‏احمد در بين بانوان، بيش‏ترين روايات را از امام كاظم (ع) نقل كرده؛ از جمله:

1- 1. غسل روز جمعه‏

احمدبن‏محمد اين حديث را به نقل از حسين‏بن موسى‏بن جعفر (ع) و او به نقل از مادرش ام‏الحسين و نيز ام‏احمد روايت كرده؛ مبنى بر اين‏كه ما به همراه امام موسى‏بن‏جعفر (ع) به سمت بغداد در حركت بوديم. در روز پنج‏شنبه، در بيابان، به مكانى رسيديم كه گودال آبى وجود داشت. امام (ع) به ما فرمودند: «از هم اكنون كه وضع آب در اين‏جا مناسب است غسل روز جمعه را انجام بدهيد؛ چون در مسير فردا، آب كم خواهد بود» و ما روز پنج‏شنبه براى جمعه غسل انجام داديم.[[21]](#footnote-21)

1- 2. حجامت‏

اسحاق‏بن‏كاظم (ع) از مادرش ام‏احمد روايت كرده است كه گفت: «سيد من‏

ص: 278

فرمود هر كس به خون خود در شاخ اول حجامت نظر افكند، تا حجامت ديگر از واهنه ايمن شود.» از سيد خود پرسيدم كه واهنه چيست؟ فرمود: «درد گردن.»[[22]](#footnote-22)

1- 3. وصايت امام كاظم (ع)

هم‏چنين ام‏احمد يكى از گواهان و اوصياى امام كاظم (ع) در سرپرستى فرزندان ايشان بود. متن روايت و وصيت امام كاظم (ع) بدين شرح است:[[23]](#footnote-23)

يزيدبن‏سليط گويد: «من به طور تحقيق به على‏[[24]](#footnote-24) وصيت كردم و در درجه دوم پسران من هم همراه او باشند اگر خواست و آن‏ها را شايسته آن شناخت و دوست داشت كه با او همراه باشند و اگر نخواست و بد داشت آن‏ها را و خواست كه آن‏ها را از وصيت بيرون كند، اختيار با اوست و با وجود او امرى ندارند. من به او وصيت كردم درباره موقوفات و اموال و كنيزها و بنده‏هايى كه دارم و سرپرستى كودكانم كه به جا گذاردم و اولادم با ابراهيم و عباس و قاسم و اسماعيل و احمد و ام‏احمد است، ولى سرپرستى زنانم مخصوص به على است نه آن‏ها و ثلث موقوفه پدرم و ثلث من در اختيار اوست، به هر چه خواهد صرف كند و مانند صاحب مال در آن تصرف كند، اگر خواهد بفروشد يا ببخشد يا به كسى واگذارد يا صدقه بدهد بر كسانى كه من نام بردم برايش يا بر ديگران كه نام نبردم، اختيار با اوست و او در اجراى وصيت من، خود من است نسبت به مالم و خانواده‏ام و اولادم ... من به آن‏ها هم طبق آنچه در اين وصيت‏نامه است، سفارش كردم و خدا را بر آن‏ها گواه گرفتم و آن وصى و ام‏احمد هم هر دو گواهند. احدى حق ندارد وصيت‏نامه مرا باز كند و آن را منتشر سازد، ولى خود وصى غير از اين است و هر گونه اختيارى دارد؛ هر كه بد كند، به خود كرده و هر كه‏

ص: 279

خوب كند، به خود كند و پروردگارت به هيچ وجه درباره بندگان ستمكار نيست و صلى الله على محمد و آله. هيچ كس چه سلطان يا ديگرى حق ندارد اين وصيت‏نامه مرا كه پايين آن را مهر كردم، بگشايد و مهر آن را بشكند. هر كه اين كار كند، لعنت و خشم خدا بر او باد و لعنت همه لاعنين و فرشته‏هاى مقرب و جميع رسولان و مؤمنان از مسلمانان بر آن كه اين وصيت‏نامه مرا باز كند.

نوشت و مهر نهاد بر آن ابوابراهيم (امام كاظم) و گواهان و صلى الله على محمد و على آله».[[25]](#footnote-25)

البته پس از شهادت امام موسى‏بن‏جعفر (ع)، در مورد وصيت امام ماجراهايى رخ داد كه توجه به آن، بيانگر جايگاه والاى ام‏احمد در بين خاندان امام كاظم (ع) است. راوى، ماجرا را چنين شرح مى‏دهد:

... چون امام كاظم (ع) درگذشت، برادران امام هشتم او را به محضر طلحى قاضى كشاندند. عباس‏بن‏موسى (يكى از برادرها) به قاضى گفت: «أصلحك الله و أمتع بك»؛ خدا عمرت را زياد كند و سايه‏ات را از سر مسلمانان كم نكند. در تهِ اين وصيت‏نامه گنجى و گوهرى است و اين برادر ما مى‏خواهد آن را پنهان كند و خودش بردارد و به ما ندهد و پدر مرحومم همه چيز را به اختيار او گذاشته و ما را بى‏چيز و بينوا رها كرده و اگر نبود كه خوددارى مى‏كنم در برابر همه، به شما خبر قابل توجهى مى‏دادم ... عباس به قاضى گفت: «أصلحك الله! مهر وصيت‏نامه را بردار و هر چه در آن است بخوان.» ابوعمران گفت: «من مهر آن را بر نمى‏دارم. آنچه لعنت پدرت به من امروز نثار كرده مرا بس است.» عباس گفت: «من خودم مهر آن را بردارم؟» قاضى گفت: «تو خود دانى.» عباس مهر را برداشت و چون وصيت‏نامه را خواندند در آن اخراج برادران از وصيت و اقرار على (ع) ثبت بود و نوشته بود همه‏

ص: 280

آن‏ها در اختيار و ولايت على‏الرضا هستند چه بخواهند و چه نخواهند و آن‏ها همه از حق تصرف در صدقه، وقف و ديگر اموال و امور خارجند. گشودن وصيت‏نامه براى آن‏ها بلا و رسوايى و خوارى شد و براى على‏الرضا سرافرازى و خير و در وصيت‏نامه‏اى كه عباس باز كرد، اين شهود قيد شده بود ... و روى ام‏احمد را در مجلس قاضى باز كردند چون مدعى شدند خودِ او نيست، تا روى او را گشودند و او را شناختند و در اين وقت ام‏احمد گفت: «آقايم (امام كاظم) به خدا به من فرمود كه تو را به زور بگيرند و به محضرها بكشانند.» اسحاق‏بن‏جعفر او را از اين سخن منع كرد گفت: «خاموش، زن هر كه باشد ضعيف است، من گمان ندارم آن حضرت هيچ همچو حرفى زده باشد!»

سپس على‏الرضا رو به عباس كرد و فرمود: «اى برادر، من مى‏دانم بدهكارى و ديون به شما فشار آورده و شما را بدين كار و كشمكش واداشته. اى سعيد تو برو معين كن چه اندازه بدهكارند و همه را بپرداز و من به خدا از همراهى با شما و احسان به شما كوتاهى نكنم تا زنده باشم. شما هر چه خواهيد بگوييد ... اما من اى برادرانم، خدا مى‏داند كه از دلخوشى، شماها را مى‏خواهم، بار خدايا اگر تو مى‏دانى كه من مصلحت آن‏ها را مى‏خواهم و به آن‏ها نيكى‏كننده‏ام و صله‏رحم مى‏نمايم و دلبند كارهاى آن‏ها هستم در شب و روز، مرا براى كارهاى آن‏ها يارى كن و عوض خير به من عطا كن و اگر قصد ديگرى دارم تو علام‏الغيوبى؛ آنچه را مستحقم به من پاداش بده؛ اگر بد است بد و اگر خوب است خوب. بار خدايا آن‏ها را اصلاح كن و خوشى براى آن‏ها فراهم كن و شيطان را از ما و آن‏ها دور كن و آن‏ها را به طاعت خود يارى ده. تو رفيق رشد و رستگارى! اما من اى برادر، بر خوشى شماها همه حريصم و براى اصلاح و بهى شما در تلاشم و خدا وكيل و شاهد است بر آنچه مى‏گويم ...».[[26]](#footnote-26)

ص: 281

1- 4. حامل ودايع امامت‏

هارون‏الرشيد پس از به حكومت رسيدن در سال 170 قمرى، حضرت موسى‏بن‏جعفر (ع) را احضار كرد. زمانى كه از مدينه به بغداد مى‏رفتند، ايشان ودايع امامت را به ام‏احمد داده، سفارش نمودند فردى كه اين ودايع را از تو تحويل مى‏گيرد امام بعدى است.[[27]](#footnote-27) بنابر به يك روايت، امام كاظم (ع) نوشته‏اى به ام‏احمد دادند.[[28]](#footnote-28) هم‏چنين در حضور عده‏اى از شيعيان خاص خود، امام رضا (ع) را وصى خود قرار دادند.

مسافر گويد: «وقتى امام كاظم را گرفتند كه ببرند، به فرزند خود ابوالحسن (امام رضا) دستور داد كه تا او زنده است، هر شب درب اتاق بخوابد تا خبر او برسد.» گويد: «ما هر شب بستر امام رضا را در دهليز مى‏انداختيم و پس از شام مى‏آمد و در آن مى‏خوابيد و صبح به منزلش بر مى‏گشت.» گويد: «چهار سال بر اين وضع پاييد و سپس در يكى از شب‏ها بستر او را انداختيم و دير كرد و به شيوه هميشه نيامد بخوابد. اهل خانه به هراس افتادند و ترسيدند و غم فراوانى از نيامدن آن حضرت ما را فراگرفت. فرداى آن شب به خانه آمد و نزد خانواده ما رفت و ام‏احمد را خواست و به او گفت: «آن امانتى كه پدرم به تو سپرده بياور.» ام‏احمد به مجرد شنيدن اين سخن، شيون كرد و سيلى به چهره زد و گريبان دريد و گفت: «به خدا آقاى من مرده است.» امام رضا (ع) جلو او را گرفت و فرمود: «سخنى در اين باره مگو و اظهارى مكن تا خبر به والى رسد.» او سبدى با دو هزار يا چهار هزار اشرفى در آورد و همه آن‏ها را به امام رضا (ع) داد نه ديگران و ام احمد گفت: امام كاظم (ع) محرمانه به من فرمود اين امانت را نگه‏دار نزد

ص: 282

خودت، احدى را تا من بميرم بدان مطلع مكن و چون مُردم، هر كدام از پسرانم آمد و آن را درخواست كرد از تو، آن را به او بده و بدان كه من مُرده‏ام. به خدا سوگند نشانه‏اى كه آقايم به من داده بود ظاهر شد.» امام رضا (ع) آن‏ها را از او دريافت كرد و به همه دستور خوددارى داد تا خبر رسيد و برگشت و ديگر به آن خوابگاه معهود برنگشت به رسم گذشته و چند روزى بر ما نگذشت كه طومار خبر مرگ آن حضرت رسيد و ما روزشمارى كرديم و وارسيديم در همان وقتى وفات كرده بود كه ابوالحسن همان اقدام را كرد و خوابگاه سفارشى را ترك كرد و امانت معهوده را دريافت نمود».[[29]](#footnote-29)

هم‏چنين در نقلى ديگر آمده اكه ام‏احمد كيسه‏اى حاوى وديعه و شش هزار دينار به امام رضا (ع) دادند.[[30]](#footnote-30)

نتيجه آن‏كه، برخى به استناد حديث غسل جمعه، به دليل نامعلوم بودن احوال وى، رأى به عدم وثاقت ام‏احمد داده‏اند، اما با بررسى ديگر روايات، كه وى، فرد مورد اعتماد امام كاظم (ع) بوده، ثقه بودن او مشخص مى‏شود.[[31]](#footnote-31) از اين رو ام احمد، فردى عالمه، محدثه، امامى‏مذهب، ثقه و مورد اعتماد امام زمان خويش بوده است. در بزرگى او همين بس كه وى مادر احمد، معروف به شاهچراغ، مدفون در شهر شيراز است. در شرح حمايت احمد از ولايت امام رضا (ع) چنين آمده است:

... وقتى خبر شهادت موسى بن جعفر (ع) در مدينه منتشر شد، اهالى مدينه به در خانه ام‏احمد آمدند. احمد با آن‏ها به طرف مسجد رفت. چون خيلى باجلالت و عابد و پارسا و بافضل بود و كراماتى نيز داشت، مردم خيال كردند خليفه و جانشين پدرش اوست. با او به امامت بيعت كردند. از آن‏ها بيعت گرفت؛ بعد بر فراز منبر رفت و خطبه‏اى در نهايت بلاغت و فصاحت‏

ص: 283

ايراد كرد. آن‏گاه گفت: «مردم! همان طور كه اكنون همه شما با من بيعت كرديد و بيعت من به گردن شماست، من نيز با برادرم على‏بن موسى‏الرضا (ع) بيعت كرده‏ام. بدانيد او امام و خليفه پيغمبر است بعد از پدرم. او ولى‏الله است كه اطاعتش بر من و شما از جانب خدا و پيغمبر واجب است، هر دستورى به ما بدهد.» تمام حاضرين گفتار او را با جان و دل پذيرفتند و از مسجد خارج شدند. پيش‏رو آن‏ها احمدبن‏موسى بود. به در خانه حضرت رضا آمدند. با على‏بن‏موسى‏الرضا (ع) تجديد بيعت كردند. حضرت رضا (ع) براى احمد دعا كرد و او پيوسته ملازم خدمت برادر بود تا اين‏كه مأمون از پى حضرت رضا فرستاد و او را براى ولايت‏عهدى به مرو دعوت كرد.

اين احمد همان كسى است كه در شيراز دفن شده و معروف به سيد سادات و اهالى شيراز او را شاه‏چراغ مى‏نامند. در زمان مأمون با گروهى قصد شيراز كرد. منظورش اين بود كه خدمت برادرش حضرت رضا (ع) برسد. وقتى قتلغ‏خان فرمانرواى شيراز از طرف مأمون اين جريان را شنيد، به دفع او از شيراز خارج شد و در محلى به نام خان زينان كه هشت فرسخ از شيراز فاصله داشت روبه‏رو گرديد. بين دو طرف جنگ درگرفت. يكى از سپاهيان قتلغ گفت: «اگر منظور شما رسيدن خدمت حضرت رضاست او از دنيا رفته.» اطرافيان احمد كه اين حرف را شنيدند، از گردش پراكنده شدند. با او جز چند نفر از بستگان و برادرانش باقى نماند. وقتى امكان بازگشت برايش نبود، به جانب شيراز رهسپار گرديد. مخالفين از او تعقيب كردند و در محلى كه دفن شده او را كشتند. بعضى در شرح حالش نوشته‏اند كه وقتى وارد شيراز شد، در گوشه‏اى پنهان گرديد و مشغول به عبادت پروردگار شد تا به اجل خود از دنيا رفت ...».[[32]](#footnote-32)

ص: 284

2. ام‏الحسين‏

ام‏الحسين، يكى از كنيزان امام كاظم (ع) و ام‏ولد بود.[[33]](#footnote-33) تنها يك حديث، به نقل از وى روايت شده است. اين حديث، همان استحباب غسل جمعه در روز پنج‏شنبه، در صورت دست‏رسى نداشتن به آب در روز آدينه است كه به صورت مشترك از او و ام‏احمد نقل گرديده كه پيش از اين ذكر شد. حسين بن موسى بن جعفر (ع)، ناقل حديث، فرزند اوست.[[34]](#footnote-34) در برخى منابع نام فرزند او به صورت حسن‏بن‏موسى‏بن‏جعفر ضبط شده‏[[35]](#footnote-35) كه احتمال تصحيف آن وجود دارد.[[36]](#footnote-36)

3. سعيده‏

شيخ طوسى در رجال خود، در بخش «باب النسا»، از شخصيتى با نام سعيده در زمره اصحاب امام كاظم (ع) نام مى‏برد.[[37]](#footnote-37)

در كافى روايتى در باب نكاح، از او روايت شده است. بر اساس اين حديث، يونس‏بن‏يعقوب، به نقل از سعيده روايت كرده كه امام موسى‏بن‏جعفر (ع) مرا براى خواستگارى يكى از زنان آل‏زبير فرستاد تا او را ببينم و نظرم را درباره لياقت و صلاحيت آن زن به حضرت اعلام دارم. با زن ديگرى كه همراهم بود به منزل آن شخص رفتيم. وى با من گرم گرفت و خوشامد گفت. براى اين‏كه رؤيت و گفت‏گو به طور درست انجام شود، آن زن كه همراه من بود خواست تا چراغى‏

ص: 285

را كه در دست داشتم نزديك ببرم. سپس آن زن آل‏زبيرى ما را مخاطب قرار داد و گفت: مرا پسنديديد و با اين ازدواج موافقيد؟» ما نظر موافق خود را اعلام داشتيم. بعد از آن حضرت موسى‏بن‏جعفر (ع) با وى ازدواج نمود.[[38]](#footnote-38)

هرچند شيخ طوسى در رجال خود مى‏گويد دليلى بر ثقه بودن او يافت نشده،[[39]](#footnote-39) به دليل اين‏كه نظر او مورد اعتماد امام واقع شده، مى‏توان او را فردى معتبر دانست.

نكته مهم ديگر در مورد سعيده اين است كه در منابع، از افراد ديگرى با همين نام ياد شده و احتمال اين‏كه يك شخصيت باشند نيز وجود دارد:

در يكى از روايات، از فردى با نام سعيده، به عنوان كنيز ام فروه، همسر امام باقر و مادر امام صادق (ع) ياد شده است.[[40]](#footnote-40) در برخى ديگر از روايات، از دو خواهر با نام‏هاى سعيده و منه كه خواهران محمدبن‏ابى‏عمير زيادبن‏عيسى ازدى بودند،[[41]](#footnote-41) ياد شده است. اين دو خواهر به خدمت امام صادق (ع) رسيدند و از ايشان درباره مصافحه با محارم سؤال نمودند.[[42]](#footnote-42) سعيده را از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) محدثه، امامى‏مذهب و فردى صالحه دانسته‏اند كه حكم‏بن‏مسكين از او روايت كرده است.[[43]](#footnote-43)

هم‏چنين در منابع، از فردى ديگر با نام سعيده ياد شده كه جاريه‏[[44]](#footnote-44) و كنيز امام‏

ص: 286

صادق (ع) و فردى ممدوح‏[[45]](#footnote-45) بود و امام رضا (ع) او را اهل فضل خواندند. به فرمايش امام رضا (ع)، او نزد امام صادق (ع) مطالبى آموخت كه وصيت پيامبر اكرم (ص) از جمله آن‏ها بود. هم‏چنين به نقل از پدرشان فرمودند كه امام هفتم به سعيده فرمود: «از خدا مى‏خواهم همان طور كه در دنيا خداوند تو را به من معرفى كرد، در آخرت نيز تو را به ازدواج من درآورد.» نيز آمده است منزل او نزديك خانه حضرت صادق (ع) بود و جز براى زيارت پيامبر اكرم (ص) و رفتن به مكه خارج از خانه ديده نشد. آخرين كلام او هنگام مرگ اين بود كه «به پاداش الهى خرسنديم» و از سخن او اين بود: «از ثوابى كه بدان رسيديم راضى و از عقاب ايمن شديم.»[[46]](#footnote-46) او را از اصحاب امام باقر (ع) هم دانسته‏اند.[[47]](#footnote-47)

با توجه به مطالب مذكور، اين احتمال تقويت مى‏شود كه سعيده، جاريه حضرت صادق (ع)، همان سعيده از اصحاب امام كاظم (ع) باشد. از سوى ديگر، با توجه به انتساب سعيده، كنيز ام‏فروه و سعيده دختر ابى‏عمير به خاندان ائمه (عليهم السلام) مى‏توان اين احتمال را نيز مطرح كرد كه هر چهار شخصيت مذكور، يك فرد باشند.

4. حبابه والبيه‏

حبابه دختر جعفر اسدى والبى مكنى به ام‏النداء بود.[[48]](#footnote-48) در برخى منابع، ام‏البراء، از اصحاب امام سجاد (ع) را همان حبابه دانسته‏اند.[[49]](#footnote-49) او را از معمرين و از راويان حديث، از امام على (ع) تا امام رضا (ع) ذكر كرده‏اند.[[50]](#footnote-50) وى كه تا زمان درگذشت، حداقل 235 سال در قيد حيات بوده، در زمان امام رضا (ع) از دنيا رفت. گفته شده‏

ص: 287

است كه امام هشتم او را با پيراهن خويش به خاك سپردند.[[51]](#footnote-51) هم‏چنين وى در زمان امام سجاد (ع) در حالى كه پيرزنى فرتوت شده بود، به واسطه كرامتى از امام چهارم جوانييش بازگشت.[[52]](#footnote-52)

با توجه به اين گزاره‏ها، حبابه دخترى با نام فاطمه داشته كه از راويان امام حسن و امام حسين (ع) بوده است.[[53]](#footnote-53) شيخ طوسى به اين مطلب اذعان كرده كه ام‏البراء، از اصحاب امام سجاد (ع) بوده و گفته او همان حبابه است، اما در مورد نام حبابه كه در زمره اصحاب ساير ائمه (عليهم السلام) آورده، چنين كنيه‏اى را متذكر نشده است؛[[54]](#footnote-54) حال اين احتمال تقويت مى‏شود كه دو نفر با يك شخصيت معرفى شده‏اند. به ويژه آن‏كه زمان بازگشت جوانى او نيز در زمان امام سجاد (ع) ذكر شده است.

او از امام على (ع) دليل امامت خواست. امام نيز با دست، به ريگى كه بر زمين افتاده بود اشاره نمودند و به حبابه فرمودند: «آن را نزد من بياور.» آن حضرت ريگ را در كف دست خود گذاشتند و آن را با دست خويش نرم كردند. سپس نگين انگشترى را كه نام آن حضرت بر آن نقش بسته شده بود، بر روى شن‏هاى نرم شده نهاده، آن را مهر كردند. سپس فرمودند: «كسى امام به حق است كه داراى چنين معجزه و كرامتى باشد.» حبابه نيز بعد از شهادت هر امام، به خدمت امام بعدى مى‏رسيد و از او درخواست چنين كارى مى‏كرد و اين روايت و معجزه را براى افراد بازگو مى‏نمود. او اين كرامت را از امام كاظم (ع) نيز نقل كرده است.[[55]](#footnote-55)

ص: 288

1. غُنَيمه‏

غنيمه دختر عبدالرحمان‏بن نعيم ازدى غامدى است.[[56]](#footnote-56) او را غنيمه، عيثمه، عثيمه، خثميه و حتى سعيده هم گفته‏اند[[57]](#footnote-57) كه به نظر مى‏رسد بيش‏تر آن‏ها بر اثر تصحيف در منابع به وجود آمده است.[[58]](#footnote-58) خاندان وى، يكى از از طايفه‏هاى بزرگ كوفه از آل‏نعيم غامديين بود.[[59]](#footnote-59) برخى منابع، غنيمه را از اصحاب امام باقر (ع)، امام كاظم (ع) و امام رضا (ع) دانسته‏اند.[[60]](#footnote-60) بعضى ديگر، از اصحاب امام صادق (ع)[[61]](#footnote-61) و تعدادى ديگر از اصحاب امام صادق (ع) و امام كاظم (ع) شمرده‏اند.[[62]](#footnote-62) آن‏چه مسلم است، درك زمان حضرت امام صادق (ع) و شرف‏يابى او به محضر ايشان است؛ زيرا ابومحمد بكربن محمد، فرزند برادر وى، از حضور عمه‏اش غنيمه و فرزند عمه خويش به نام محمد، نزد امام صادق (ع) و گفت‏گوى امام با غنيمه و پيشنهاد درمانى امام براى معالجه فرزندش روايت مى‏كند.[[63]](#footnote-63) از غنيمه روايتى از امام كاظم (ع) و اين‏كه زمان ايشان را درك كرده است، يافت نشد و تنها به منابعى مى‏توان استناد كرد كه او را از راويان امام كاظم (ع) دانسته‏اند. البته با توجه به فاصله زمانى موجود بين اين چهار امام كه كم‏تر از صد سال را دربرمى‏گيرد، احتمال اين‏كه حضور همه آنان را درك كرده باشد امرى بعيد نيست. به هر حال‏

ص: 289

غنيمه را بانويى امامى‏مذهب دانسته‏اند كه تا پيش از سال 183 قمرى در قيد حيات بوده است.[[64]](#footnote-64)

2. ابوحبل‏

شيخ طوسى در رجال خود در ذكر اصحاب امام كاظم (ع)، بخش «باب النسا»، از فردى با نام ابوحبل نام مى‏برد.[[65]](#footnote-65) اطلاعات ديگرى از وى در اين كتاب و ساير كتاب‏هاى موجود، در دست‏رس نيست. تنها نكته جالب توجه اين است كه شيخ طوسى در همين كتاب و ديگران در زمره اصحاب امام كاظم (ع) و بخش مردان، از فردى با نام ابوجبل نام برده‏اند كه واقفى مذهب بود.[[66]](#footnote-66) ابن‏داوود نيز از فردى با همين مشخصات، اما با نام ابوحبل ياد كرده است.[[67]](#footnote-67) البته اين احتمال را نيز مى‏توان مطرح كرد كه اين شخصيت كه كنيه او با" ابو" مشخص شده است، همان ابوحبل يا ابوجبل باشد كه نام وى در اثر اشتباه در اين بخش نيز آمده است.

1. رقيه‏

رقيه نوه امام كاظم (ع) و دختر اسحاق‏بن موسى‏بن جعفر (ع) است. او در سال 316 قمرى درگذشت. مدفن او نيز در بغداد است.[[68]](#footnote-68)

رقيه يكى از راويانى به شمار مى‏آيد كه با واسطه پدرش از پدربزرگ خويش‏

ص: 290

روايت نقل كرده است. امام كاظم (ع) نيز به نقل از پدران خويش از پيامبر (ص) چنين نقل فرمودند:

روز قيامت، هيچ بنده‏اى نمى‏تواند قدم از قدم بردارد تا اينكه چهار سؤال از او پرسيده شود: عمر خود را چگونه گذرانده؛ جوانى خود را در چه كارهايى سپرى كرده؛ ثروت خود را چگونه به دست آورده و در چه راهى مصرف نموده و از محبت اهل بيت (عليهم السلام).[[69]](#footnote-69)

متن احاديث، علاوه بر آن‏كه به نقش بانوان راوى در حفظ اين ميراث اسلامى اشاره مى‏كند، نكته مهم‏ترى نيز از آن برداشت مى‏شود و آن، ميزان اعتماد و اعتبارى است كه امام كاظم (ع) به برخى از آنان در نقل حديث داشتند. اهميت اين مسأله زمانى آشكار مى‏شود كه به عصر آن حضرت به عنوان يكى از سخت‏ترين دوران امامت ائمه (عليهم السلام) به لحاظ سياسى، توجه كافى داشته باشيم.

از آن‏جا كه اين تحقيق، در تكميل پژوهش‏هاى پيشين، به لحاظ تاريخى به معرفى بانوان راوى امام كاظم (ع) پرداخت، به لحاظ كاربردى بودن حديث، بسيار مناسب است كه علاوه بر تكميل راويان و اطلاعات مربوط به آن‏ها، راويان و احاديث روايت شده توسط آن‏ها، از ابعاد مختلف حديثى، كلامى و ... نيز بررسى شوند. مهم‏تر اين‏كه در بررسى حديث و راويان آن، به بررسى افرادى كه عملكرد آنان به گونه‏اى مورد تأييد ائمه (عليهم السلام) بود، بايد نقش ويژه‏اى براى نمونه، هرچند اكنون روايتى به صورت مستقيم از حضرت فاطمه معصومه (ع)، دختر امام كاظم (ع) به دست ما نرسيده است، از محدثان بزرگ آن عصر و عالمه‏اى بوده‏اند كه مقام علمى ايشان مورد تأييد امام كاظم (ع) بوده است.

ص: 291

منابع‏

1. آقابزرگ تهرانى (1389 ق)، الذريعه‏الى تصانيف‏الشيعه، بيروت: دارالأضواء، 1389 ق.

2. ابطحى، سيدمحمدعلى (معاصر)، تهذيب‏المقال فى تنقيح كتاب رجال‏النجاشى، قم: سيدالشهداء (ع)، چاپ اول، 1412 ق.

3. ابن داوود حلى (740 ق)، رجال ابن داوود، تحقيق سيدمحمدصادق آل‏بحرالعلوم، نجف اشرف: منشورات مطبعه الحيدريه، قم: منشورات لرضى، چاپ اول، 1392 ق/ 1972 م.

4. ابن صوفى نسابه (466 ق)، المجدى فى انساب‏الطالبيين، قم: كتابخانه آيت‏الله مرعشى نجفى، چاپ اول، 1422 ق.

5. اردبيلى، محمدعلى، (1101 ق)، جامع‏الرواه، بى‏جا: مكتبه المحمدى، بى‏تا.

6. اردستانى، احمد صادقى (معاصر)، زنان دانشمند و راوى حديث، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، 1375 ش.

7. بحرانى، سيدهاشم (م 1107 ق)، مدينه المعاجز، تحقيق عبادالله تهرانى ميانجى، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، چاپ اول، 1415 ق.

8. برقى، احمدبن محمدبن خالد، (274 ق)، المحاسن، تحقيق سيدجلال‏الدين حسينى مشهور به محدث، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ اول، 1370 ق/ 1330 ش.

9. بروجردى، سيدعلى (1313 ق)، طرائف‏المقال، تحقيق سيدمهدى رجائى، قم، كتابخانه آيت‏الله العظمى مرعشى نجفى، چاپ اول، 1410 ق.

10. حر عاملى (1104 ق)، الفصول المهمه فى اصول الائمه، تحقيق و اشراف محمدبن‏محمد حسين قائينى، قم: مؤسسه معارف اسلامى امام رضا (ع)، چاپ اول، 1418 ق/ 1376 ش.

ص: 292

11.-، وسائل الشيعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، چاپ دوم، 1414 ق.

12. حميرى قمى، ابى العباس عبدالله‏بن‏جعفر (300 ق)، قرب‏الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، چاپ اول، 1413 ق.

13. خوئى، سيدابوالقاسم (1411 ق)، معجم رجال الحديث، بى‏جا: بى‏نا، چاپ پنجم، 1413 ق/ 1992 م.

14.-، كتاب‏الطهاره، قم: افست عن منشورات مدرسه دارالعلم، 1414 ق.

15. راوندى، قطب‏الدين (573 ق)، الخرائج و الجرائح، تحقيق سيدمحمدباقر موحد ابطحى، قم: مؤسسه الإمام المهدى، چاپ اول، 1409 ق.

16. سيدبحرالعلوم (1212 ق)، الفوائدالرجاليه، تحقيق محمدصادق بحرالعلوم، حسين بحرالعلوم، تهران: مكتبى الصادق، چاپ اول، 1363 ش.

17. سيدمحسن امين (1371 ق)، اعيان‏الشيعه، تحقيق حسن امين، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، بى‏تا.

18. شبسترى، عبدالحسين (معاصر)، الفائق فى رواه و اصحاب الامام الصادق (ع)، قم: مؤسسه، نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ اول، 1418 ق.

19. شيخ صدوق (381)، من لايحضره الفقيه، تحقيق على‏اكبر غفارى، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسى، بى‏تا.

20.-، الخصال، تحقيق على‏اكبر غفارى، قم: نشر جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ اول، 1403 ق/ 1362 ش.

21.-، كمال‏الدين و تمام النعمه، تحقيق على‏اكبر غفارى، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ اول، بى‏تا.

22.-، امالى، قم: مركز الطباعة و النشر فى مؤسسة البعثه، چاپ اول، 1417 ق.

23. شيخ طوسى (460 ق)، رجال‏الطوسى، تحقيق جواد قيومى اصفهانى، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ اول، 1415 ق.

ص: 293

24.-، تهذيب‏الأحكام، تحقيق وتعليق حسن موسوى خرسان، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، 1364 ش.

25. شيخ كلينى (329 ق)، كافى، تصحيح على‏اكبر غفارى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ پنجم، 1363 ش.

26.-، اصول كافى، ترجمه آيت‏الله كمره‏اى، قم: اسوه، چاپ سوم، 1375 ش.

27. شيخ مفيد، محمدبن‏نعمان (413 ق)، الارشاد فى معرفة حجج الله على‏العباد، قم: كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، 1413 ق.

28. صفار، محمدبن‏حسن (290 ق)، بصائرالدرجات، تصحيح و تعليق حسن كوچه‏باغى، تهران: اعلمى، چاپ اول، 1404 ق/ 1362 ش.

29. طباطبايى بروجردى، سيدحسين (1383 ق)، جامع أحاديث‏الشيعه، قم: مهر، چاپ اول، 1414 ق/ 1372 ش.

30. علامه حلى (م 726)، منتهى‏المطلب (ط. ج)، مشهد: مجمع‏البحوث الإسلاميه، جلد دوم، چاپ اول، 1413 ق.

31.-، منتهى‏المطلب (ط. ق)، بى‏جا، طبعه حجريه، جلد اول، بى‏تا.

32.-، خلاصه‏الأقوال، تحقيق جواد قيومى، بى‏جا: مؤسسى النشر الاسلامى، چاپ اول، 1417 ق.

33. علامه مجلسى، (1111 ق)، بحارالأنوار، تحقيق محمدمهدى سيدحسن خرسان، محمدباقر بهبودى، سيدابراهيم ميانجى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج 48، 63 و 101، چاپ سوم، 1403 ق/ 1983 م.

34.-، زندگانى حضرت امام موسى كاظم (ع) (ترجمه بحارالانوار)، ترجمه موسى خسروى، تهران: اسلاميه، چاپ دوم، 1377 ش.

35. محمد حسون، ام على مشكور (معاصر)، اعلام النساء المؤمنات، تهران: اسوه، چاپ اول، 1379 ش.

36. تسترى، محمدتقى (معاصر)، قاموس‏الرجال، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ اول، 1425 ق.

ص: 294

37. مسعودى، على‏بن حسين، (346 ق)، اثبات الوصية للإمام على‏بن‏ابى‏طالب، قم: انصاريان، چاپ سوم، 1426 ق.

38.-، اثبات‏الوصيه، ترجمه محمدجواد نجفى، تهران: اسلاميه، چاپ دوم، 1362 ش.

39. نجاشى، ابى‏العباس احمدبن‏على (450 ق)، رجال‏النجاشى، تحقيق سيدموسى شبيرى زنجانى، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ پنجم، 1416 ق.

40. نعمانى، محمدبن‏ابراهيم (380 ق)، الغيبه، تحقيق فارس حسون كريم، قم: انوارالهدى، چاپ اول، 1422 ق.

41. نمازى شاهرودى، على (م 1405 ق)، مستدركات علم رجال‏الحديث، تهران: حيدرى، چاپ اول، 1415 ق.[[70]](#footnote-70)

ص: 295

1. . ابن حمزة الطوسى( م 560 ق)، الثاقب فى المناقب، ص 439. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبيطالب، ج 3، ص 409. [↑](#footnote-ref-2)
3. . قطب الدين الراوندى، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 328. [↑](#footnote-ref-3)
4. .، رجال ابن داود، ص 133؛ شيخ طوسى الأبواب( رجال الطوسى)، ص 401. [↑](#footnote-ref-4)
5. . احمدبن محمدبن خالد برقى، رجال برقى، ص 57- 58. [↑](#footnote-ref-5)
6. . ابن داود الحلى، رجال ابن داود، ص 132؛ علامه حلى، خلاصه‏الاقوال، ص 303. [↑](#footnote-ref-6)
7. . نجاشى، فهرست اسماء مصنفى الشيعه( رجال النجاشى)، ص 156. [↑](#footnote-ref-7)
8. . علامه حلى، خلاصه الأقوال، ص 141. [↑](#footnote-ref-8)
9. . على من محمدبن على‏بن محمدبن يونس عاملى نباطى، الصراطالمستقيم إلى مستحقى‏التقديم، ج 2، ص 191. [↑](#footnote-ref-9)
10. . كارشناس ارشد تاريخ اسلام [↑](#footnote-ref-10)
11. . نوشته محمد حسون، ام على مشكور( معاصر)، تهران: اسوه، چاپ اول، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-11)
12. . نوشته احمد صادقى اردستانى( معاصر)، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه، چاپ اول، 1375 ش. [↑](#footnote-ref-12)
13. . شيخ مفيد، ارشاد، ج 2، ص 244. [↑](#footnote-ref-13)
14. . قائينى، الفصول المهمه فى اصول الائمه، ج 3، ص 163- 164. [↑](#footnote-ref-14)
15. . علامه مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 307. [↑](#footnote-ref-15)
16. . محمدتقى تسترى، قاموس الرجال، ج 12، ص 190؛ معجم رجال الحديث، ج 24، ص 197- 198. [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجال طوسى، ص 380- 381. [↑](#footnote-ref-17)
18. . قاموس الرجال، ج 12، ص 189- 191؛ اعيان الشيعه، ج 3، ص 475. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ارشاد، ج 2، ص 244؛ قاموس الرجال، ج 12، ص 200. [↑](#footnote-ref-19)
20. . قاموس الرجال، ج 12، ص 189- 191. [↑](#footnote-ref-20)
21. . كافى، ج 3، ص 42؛ منتهى المطلب، ج 1، ص 129- 130 و ج 2، ص 466- 467. [↑](#footnote-ref-21)
22. . الفصول المهمة فى أصول الأئمه، ج 3، 163- 164. [↑](#footnote-ref-22)
23. . كافى، ج 1، ص 316- 319. [↑](#footnote-ref-23)
24. . منظور، امام على بن موسى الرضا( ع) است. [↑](#footnote-ref-24)
25. . اصول كافى( ترجمه)، ج 2، ص 493- 497. [↑](#footnote-ref-25)
26. . اصول كافى( ترجمه)، ج 2، ص 499- 505. [↑](#footnote-ref-26)
27. . كافى، ج 1، ص 381- 382؛ قطب‏الدين راوندى، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 372 371؛ سيدهاشم بحرانى، مدينه المعاجز، ج 7، ص 33- 35، 107- 109. [↑](#footnote-ref-27)
28. . على‏بن حسين مسعودى، إثبات الوصية، ص 199. [↑](#footnote-ref-28)
29. . اصول كافى( ترجمه)، ج 3، ص 60- 61. [↑](#footnote-ref-29)
30. . إثبات الوصيه، ص 201. [↑](#footnote-ref-30)
31. . سيدابوالقاسم خويى، كتاب الطهاره، ج 9، ص 294- 295. [↑](#footnote-ref-31)
32. . موسى خسروى، زندگانى حضرت امام موسى كاظم( ع)( ترجمه بحارالانوار)، ص 275- 276. [↑](#footnote-ref-32)
33. . ارشاد، ج 2، ص 244. [↑](#footnote-ref-33)
34. . كافى، ج 3، ص 42؛ منتهى المطلب، ج 1، ص 129- 130 و ج 2، ص 466- 467. [↑](#footnote-ref-34)
35. . شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 111. [↑](#footnote-ref-35)
36. . معجم رجال الحديث، ج 24، ص 197- 198. [↑](#footnote-ref-36)
37. . رجال طوسى، ص 347. [↑](#footnote-ref-37)
38. . كافى، ج 5، ص 555؛ شيخ حر عاملى، وسائل الشيعه، ج 20، ص 173. [↑](#footnote-ref-38)
39. . رجال طوسى، ص 347. [↑](#footnote-ref-39)
40. . كافى، ج 6، ص 232؛ على نمازى شاهرودى، مستدركات علم رجال الحديث، ج 8، ص 579؛ معجم رجال الحديث، ج 24، ص 221- 222. [↑](#footnote-ref-40)
41. . عبدالحسين شبسترى، الفائق فى رواة و أصحاب الإمام الصادق( ع)، ج 3، ص 481. [↑](#footnote-ref-41)
42. . كافى، ج 5، ص 526؛ قاموس الرجال، ج 12، ص 276- 277؛ وسائل الشيعه، ج 20، ص 209- 210. [↑](#footnote-ref-42)
43. . سيدعلى بروجردى، طرائف المقال، ج 1، ص 309. [↑](#footnote-ref-43)
44. . بصائر الدرجات، ص 207؛ بحار الانوار، ج 63، ص 277، ج 101، ص 105؛ سيدحسين طباطبايى بروجردى، جامع احاديث الشيعه، ج 23، ص 284- 285. [↑](#footnote-ref-44)
45. . وسائل الشيعه، ج 30، ص 383. [↑](#footnote-ref-45)
46. . رجال ابن داوود، ص 133؛ اختيار معرفة الرجال، ج 2، ص 662؛ قاموس الرجال، ج 12، ص 276. [↑](#footnote-ref-46)
47. . رجال ابن داوود، ص 133؛ محمدعلى اردبيلى، جامع الرواه، ج 1، ص 365. [↑](#footnote-ref-47)
48. . مستدركات علم رجال الحديث، ج 8، ص 564- 565. [↑](#footnote-ref-48)
49. . رجال طوسى، ص 106؛ قاموس الرجال، ج 12، ص 194، ج 12، ص 221- 222. [↑](#footnote-ref-49)
50. . شيخ مفيد، الغيبه، ص 75- 76؛ اختيار معرفة الرجال، ج 1، ص 331- 332؛ طرائف المقال، ج 2، ص 79. [↑](#footnote-ref-50)
51. . معجم رجال الحديث، ج 34، ص 211- 213. [↑](#footnote-ref-51)
52. . كافى، ج 1، ص 346- 347؛ كمال‏الدين و تمام النعمه، ص 535- 538؛ معجم رجال الحديث، ج 34، ص 211- 213. [↑](#footnote-ref-52)
53. . رجال ابن داوود، ص 223، رجال طوسى، 96. [↑](#footnote-ref-53)
54. . رجال طوسى، ص 94 و 152، [↑](#footnote-ref-54)
55. . قاموس الرجال، ج 12، ص 231- 232؛ اعيان الشيعه، ج 4، ص 383- 384؛ معجم رجال الحديث، ج 34، ص 211- 213. [↑](#footnote-ref-55)
56. . رجال نجاشى، ص 108. [↑](#footnote-ref-56)
57. . محاسن، ج 2، ص 489- 490؛ تهذيب المقال، ج 4، ص 122. [↑](#footnote-ref-57)
58. . معجم رجال الحديث، ج 12، ص 143. [↑](#footnote-ref-58)
59. . رجال النجاشى، ص 108. [↑](#footnote-ref-59)
60. . فوائد الرجاليه، ج 1، ص 283- 284؛ جامع الرواة، ج 1، ص 128؛ تهذيب المقال، ج 4، ص 119؛ [↑](#footnote-ref-60)
61. . رجال طوسى، ص 327. [↑](#footnote-ref-61)
62. . رجال نجاشى، ص 108؛ قاموس الرجال، ج 12، ص 308؛ شيخ آقا بزرگ تهرانى، الذريعه، ج 2، ص 143- 144. [↑](#footnote-ref-62)
63. . ابوالعباس حميرى قمى، قرب الاسناد، ص 14؛ محاسن، ج 2، ص 489. [↑](#footnote-ref-63)
64. . الفائق فى رواة و أصحاب الإمام الصادق( ع)، ج 3، ص 481- 482. [↑](#footnote-ref-64)
65. . رجال طوسى، ص 348. [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان، ص 347. [↑](#footnote-ref-66)
67. . رجال ابن داوود، ص 312؛ خلاصه الاقوال، ص 420؛ طرائف المقال، ج 1، ص 375. [↑](#footnote-ref-67)
68. . ابن صوفى، المجدى فى أنساب الطالبيين، ص 312. [↑](#footnote-ref-68)
69. . شيخ صدوق، الخصال، ص 253؛ همو، امالى، ص 93. [↑](#footnote-ref-69)
70. همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام (1392: قم)، مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، 2جلد، مركز مديريت حوزه‏هاى علميه - قم - ايران، چاپ: 1، 1392 ه.ش. [↑](#footnote-ref-70)